

نگاه

زوال گذشته

• شرق: «مجموعه شرایط» عنوان سری کتاب‌هایی است که در نشر کتاب‌پاگرد منتشر می‌شود و تاکنون دوازده کتاب در قالب این مجموعه منتشر شده است. این مجموعه شامل ترجمه‌ها و تألیف‌هایی در زمینه‌های داستان، شعر و جستار است. «در بقا و زوال» با عنوان فرعی داستان پریان در نظم حقوق کنونی عنوان یکی از کتاب‌های تازه این مجموعه است که اخیراً منتشر شده است. پیش‌تر دو کتاب دیگر از همین نویسنده در این مجموعه منتشر شده بود که «زمین مرده» و «جست‌وجوی مردگان» نام داشتند. نویسنده عنوان کلی داستان پریان در نظم حقوق کنونی را برای این کتاب‌ها انتخاب کرده و آن‌طور که از این عنوان هم برمی‌آید، این کتاب‌ها داستان‌هایی است که حول اصول حقوقی نوشته شده‌اند و می‌توان آنها را جستار هم نامید. در «بقا و زوال»، بر اساس اصل استصحاب، به داستان مردی پرداخته شده که در اواسط دهه هفتاد شمسی و در جست‌وجوی چیزهایی که درباره هند شنیده بوده به آنجا می‌رود. او چند سالی از عمرش را در



حیات و راه‌روهای سنگی دانشکده حقوق گذرانده بود اما پس از چند سالی چیز چز ناامیدی به دست نمی‌آورد و در نتیجه تحصیل و کار حقوقی را رها می‌کند و به هند می‌رود. او در آنجا کاری می‌کند که مبتنی بر اصل استصحاب است، یعنی چیزی که در دانشکده حقوق آموخته بود: «حکم به بقای آنچه پیش‌تر وجود داشته است، ابقاء‌ماکان». او پس از چندی به تهران برمی‌گردد در حالی که به هیچ قسمتی از گذشته‌اش پشت پا نزده است. روزی به دانشکده حقوق می‌رود و آنچه می‌بیند مبهوتش می‌کند: «در میانه سال تحصیلی هیچ دانشجو و استادی در کار نبود و دانشکده‌تصویر کاملی از ویرانی بود. ده‌ها کارگر در تمامی راه‌روها پراکنده بودند، دریل‌ها به سختی مشغول کار بودند و زور می‌زدند حرف کف‌پوش‌های سنگی سسرا شوند، همان سنگ‌های مربع بزرگ به رنگ‌های آجری و خاکستری که کنار هم بر پهنای زمین شکل هندسی بزرگی می‌ساختند که فقط از راه‌پله‌های مرتفع طبقات به چشم می‌آمد. کار گذاشتن‌شان روی زمین کار صد سال پیش آلمانی‌ها بود و جز به مشتقت از جا کنده نمی‌شدند». گذشته این ساختمان و تصویری که مرد از آن داشته است، با صحنه تخریب کنونی آن گره می‌خورد و وضعیتی بحرانی پدید می‌آورد.

مرگ پیش‌نوشته

«مرگ پیش‌نوشته» داستانی است از ایگناسیو مارتینس د پیسن و یکی دیگر از کتاب‌های مجموعه شرایط نشر کتاب‌پاگرد. داستانی که این‌طور آغاز می‌شود: «خانه‌ای که اجاره کرده بودند نه آن چنان بزرگ و جادار بود، نه چشمگیر و لوکس؛ اما در عوض کنار دریا بود. تنها منظره‌ای که می‌شد از تراس کوچکش دید، ردیف تهرای چراغ برق، جاده‌ای شنی و دریای مدیترانه خواب آلود و آرامی بود که در یک هوای ابری، مانند آن روز، نمی‌شد از رویوش خاکستری آسمان تشخیص داد. نیمه دوم سپتامبر بود. نه کسی در ساحل دیده می‌شد، نه ماشینی در اطراف. کلارا رفت کنار پنجره و تمام خانه‌های دور و بر را از نظر گذراند؛ کرکره همه پنجره‌ها پایین بود و هیچ‌کدام از کسانی که برای گذراندن تابستان آمده بودند در آن شهرک ساحلی نمانده بودند». ایگناسیو مارتینس د پیسن، نویسنده و مترجم معاصر اسپانیایی است که در سال ۱۹۶۰ در ساراگوسا متولد شده است. او بیش از بیست کتاب در کارنامه‌اش دارد و برنده جوایز متعددی ازجمله جایزه ملی ادبیات روایی در سال ۲۰۱۵ و جایزه کتاب سال کالامو در سال ۲۰۱۴ شده است. «مرگ پیش‌نوشته» داستانی است در ژانر وحشت و آن‌طور که مترجم کتاب در پسگفتارش نوشته، بخشی از پروژه‌ای است که مارتینس د پیسن برای تشویق و آموزش دانشجویان طراحی کرده بود و از این‌رو هیچ‌وقت به شکل کتابی جداگانه منتشر نشد. مترجم همچنین به این نکته اشاره کرده که مارتینس د پیسن از نمایندگان جریان‌ی است که به ادبیات روایی نو اسپانیا شهرت دارد و ویژگی‌های خاص این جریان در همه آثار این نویسنده دیده می‌شود: «آثار د پیسن سرشار از نوآوری و عناصر پست‌مدرن است. استفاده زیاد از خلق تصویر از دیگر ویژگی‌های آثار د پیسن محسوب می‌شود. او با پرهمیز از توصیف به مشاهده روابط و زندگی روزمره می‌پردازد و از دل شرایط عادی و باورپذیر، تنش، دلهره و هیجان می‌آفریند. شخصیت‌های داستان خود را در بحران‌هایی می‌یابند که به اغتشاش، کشاکش و در نهایت دگرگونی ایشان می‌انجامد.»

ادبیات



شکل‌های زندگی؛ افسانه شهر در ادبیات ما

اسطوره آشنا، نگاه نا آشنا

آغازین رمان فارسی مانند مشفق کاظمی، حجازی،

محمد مسعود و… جابه‌جا خوانندگان خود را نصیحت می‌کنند تا تحت تأثیر شهر و مضرات آن قرار نگیرند. مقصود از مضرات شهر اخلاقیات بد آن است. برای این نویسندگان آنچه در وهله نخست اهمیت پیدا می‌کند، آدم‌هایند و نه شهرها. به همین دلیل قبل از آنکه به توصیف شهر بپردازند و به توصیف آدم‌ها از منظر اخلاقی می‌پردازند. توصیه «فرافکنانه» این نویسندگان در ادبیات ما چنان که گفته شد، اختصاص به تهران با مشخصه‌های به راویانی برمی‌گردد که باورهای اسطوره‌ای خود را به شهر اعمال می‌کنند.

ادبیات معاصر ما که با «تهران مخوف» شروع می‌شود، تهران را جایی نشان می‌دهد که مهم‌ترین ویژگی آن بزرگی و شلوغی‌اش است. جز این «کلیشه» که تا مدت‌ها در ادبیات و سینمای ایران رایج بوده است، به مادیت ملموس شهر تهران به عنوان پدیده‌ای مستقل توجه نمی‌کند؛ به همین دلیل وقایع اتفاقیه در تهران می‌توانست در هر شهر دیگری اتفاق افتد. تهران به‌خصوص در اوایل رمان‌های فارسی، توصیف شهر از منظر ناظری است که از بیرون به شهر همچون تابلویی می‌نگرد که در حین توصیف آن، باورهای خود را نیز که عمدتاً نشأت گرفته از اسطوره‌های اخلاقی است ضمیمه شهر می‌کند: «گاهی دلم از غصه می‌گرفت زیرا می‌دیدم مردم به عجله و شتاب در اطراف من می‌آیند و می‌روند و هیچ‌کس احوالی از من نمی‌پرسد، سهل است نسبت به یکدیگر هم اعتنایی ندارند! گویی دشمن به شهر نزدیک شده، همه در فکر جمع‌آوری و نجات خویش‌اند… خودم را در میان جمعیتی مضطرب و وحشت‌زده غریب و بی‌کس دیدم».



از «تهران مخوف» تا «تهران شهر

بی‌آسمان»، تهران شهری توصیف می‌شود که در آن اخلاق جایی ندارد. این تلقی به پیکره تهران به عنوان شهری با هویت مستقل برنمی‌گردد بلکه به راویانی برمی‌گردد که باورهای اسطوره‌ای خود را به شهر اعمال می‌کنند.
ادبیات معاصر ما که با «تهران مخوف» شروع می‌شود، تهران را جایی نشان می‌دهد که مهم‌ترین ویژگی آن بزرگی و شلوغی‌اش است. جز این «کلیشه» که تا مدت‌ها در ادبیات و سینمای ایران رایج بوده است، به مادیت ملموس شهر تهران به عنوان پدیده‌ای مستقل توجه نمی‌کند؛ به همین دلیل وقایع اتفاقیه در تهران می‌توانست در هر شهر دیگری اتفاق افتد. تهران به‌خصوص در اوایل رمان‌های فارسی، توصیف شهر از منظر ناظری است که از بیرون به شهر همچون تابلویی می‌نگرد که در حین توصیف آن، باورهای خود را نیز که عمدتاً نشأت گرفته از اسطوره‌های اخلاقی است ضمیمه شهر می‌کند: «گاهی دلم از غصه می‌گرفت زیرا می‌دیدم مردم به عجله و شتاب در اطراف من می‌آیند و می‌روند و هیچ‌کس احوالی از من نمی‌پرسد، سهل است نسبت به یکدیگر هم اعتنایی ندارند! گویی دشمن به شهر نزدیک شده، همه در فکر جمع‌آوری و نجات خویش‌اند… خودم را در میان جمعیتی مضطرب و وحشت‌زده غریب و بی‌کس دیدم».

در پی چنین توصیفاتی است که نویسندگان

گفتم/ هر آنچه را که بخواهد دل تو آن گفتم/ که ایده‌آل یک مرد مرزبان گفتم/ خدا نصیب کند ایده‌آل آن مسکین».

تهران در زمان سرودن «سه تابلوی مریم»، شهری در آستانه یافتن هویتی مستقل به مفهوم مدرن آن است. اما تهران مدرن در شعر شاعر جایگاهی ندارد و نقشی ایفا نمی‌کند زیرا آنچه برای شاعر در وهله نخست اهمیت قرار دارد نه شهری مشروطه‌خواه بلکه آدم‌های مشروطه‌خواه است. بنابراین او نگاه خود را به آدم‌ها معطوف می‌کند، چه‌بسا اگر شاعر ده‌ها بعد از سرودن سه تابلو آن را بازمی‌سرود از همان ایده‌های خود سخن می‌گفت. آنچه ایده‌آل شاعر است نه ظهور شهر به مثابه فصلی تازه در شعر و ادبی بلکه باور به آدم خوب یا آدم بد است. این خوب و بد باور اسطوره‌ای خیر/ شر است، باوری نشست‌گرفته از تقابلی دوگانه که ریشه در اخلاقیاتی دارد که قدمت آن به خیلی قبل می‌رسد.

تقابل دوگانه سیاه/سفید، خیر/شر صرفاً تقابلی سمبلیک و اسطوره‌ای مختص به شعر عشقی نیست، بلکه باوری ریشه‌دار است که بر بخش عظیمی از ادبیات ما سایه افکنده است. از این نظر نقد عشقی به عنوان نمونه‌ای شاخص و ماندگار از شعرای زمان خود صرفاً نقد عشقی نیست بلکه به تعبیر محمد قائد* «نقد تفکر عشقی، نقد روان‌شناسی عصر حاضر هم است».

تقابل دوگانه خیر/شر به مثابه اموری اخلاقی صرفاً در حیطه انسانی معنا پیدا می‌کند زیرا خیر و شر در اساس مقولاتی انسانی‌اند. ادبیات معاصر ما در دوره‌ای طولانی از حیات خود، حتی در ناتواریستی‌ترین متن‌های خود به توصیف اخلاقی انسان‌ها پرداخته است. تنها با گسترش شهر و الزامات ناگزیر آن به مثابه پدیده‌ای تازه، مستقل و غیراخلاقی توانست باورهای اسطوره‌ای حاکم را تحت تأثیر قرار دهد. شهر در این شرایط به عرصه‌ای سال، خزان زندگی مریم را که توأم با بی‌آرویی و ناکامی در عشقی صادقانه است و در نهایت به مرگ وی منتهی می‌شود بیان می‌کند. شاعر در توصیفات خود جابه‌جا از سمبل‌ها استفاده می‌کند تا واقعیت دردناک را بهتر نمایان سازد. بخش مهمی از کاربرد سمبل‌ها در «سه تابلوی مریم»، استفاده از کلماتی است که شاعر از طبیعت و رنگ الهام گرفته مانند سایه‌ی شب، سپیدی سحر و… که جملگی اموری سمبلیک‌اند و شاعر همچون تمامی سمبولیست‌ها آن را به قلمروی حیات انسانی انتقال می‌دهد. «حیات سبز چه رنگ است شب ز نور چراغ/ نموده است همان رنگ ماه منظر باغ/ نشان آرزوی این دل پرداخ/ ز لابه‌لای درختان همی گرفت سراغ/ کجاست آنکه بیاید مرا دهد تسکین». در تابلوی سوم، راوی گریزی به سرنوشت پدر مریم می‌زند و پستی و بلندی‌های زندگی او را بیان می‌کند. او که زمانی مشروطه‌خواه بوده و اکنون به خاطر انحراف مشروطه از اهداف اولیه، فداکاری و جانفشانی‌های خود را بیهوده پنداشته، سرخورده و ناامید است. در اینجا باز شاعر از بیانی سمبلیک استفاده می‌کند و می‌کوشد سرنوشت تراژیک مریم را سمبلی از شکست انقلاب مشروطه قلمداد کند.

آنچه در «کلیت» این سه تابلوی جدا از هم اما به هم پیوسته دیده می‌شود قبل از هر چیز باورهای اخلاقی شاعر است که آن را در قالب ایده‌آل‌های خود ضمیمه سه تابلو می‌کند. «من ایده‌آل خود ایدر به آسمان گفتم/ یک ایده‌آل نک از قول دیگران

محمد قائد، نویسنده کتاب ارزشمند «عشقی سیما نجیب یک آثارشیست» است.
۱) زبلا، محمد حجازی
۲، ۳، ۴) سه تابلوی مریم، میرزاده عشقی

آلفرد دوبلین و رمان کلان‌شهر

او در مقام پزشک با تبهکاران زیادی سروکار داشت و رد این آشنایی را می‌توان در قهرمان رمانش، فرانتس بیبرکف، دید.

«برلین الکساندرپلاس» در سال ۱۹۲۹ منتشر شد و از همان آغاز انتشارش به چند دلیل مورد توجه قرار گرفت و اعتباری جهانی برای دوبلین به همراه آورد. از دلایل اصلی این اعتبار یکی هم اینکه خیلی زود سایه «اولیس» جیمز جویس بر سر رمان دوبلین افتاد و عده‌ای به مقایسه این دو اثر پرداختند و از تأثیرپذیری دوبلین از جویس نوشتند. «اولیس» جویس، «منهتن ترانسفر» جان دوس‌پاسوس و «برلین الکساندرپلاس»، آلفرد دوبلین سه رمان بزرگ کلان‌شهرند که هر سه در دهه دوم قرن بیستم نوشته شدند. دوبلین در مواجهه با ادعای الهام‌گرفتن از «اولیس» گفته بود که وقتی سرگرم نوشتن یک چهارم آغازین رمانش بوده جویس را نمی‌شناخته و البته بعداً از اثر او به وجد آمده و انگیزه‌اش دوچندان شده است. او گفته بود که «زمان می‌تواند پدیده‌ای مشابه، حتی یکسان را در آن واحد در دو نقطه مختلف بی‌یافتد».

یکی دیگر از دلایل اهمیت این رمان دوبلین شخصیتی است که او به عنوان قهرمان داستان‌ش انتخاب کرده است. علی‌اصغر حداد که چند سال پیش این رمان را به فارسی ترجمه کرده بود، در گفت‌وگویی با «شرق» درباره شخصیت این رمان گفته بود: «… برلین الکساندرپلاس به دلیل نوع شخصیت قهرمانش اثری متمایز در ادبیات آلمانی است. در ادبیات رنالیستی و چپ نمونه‌های فراوانی دیده می‌شود که در آنها طبقه کارگر و فرودست به‌عنوان طبقه‌ای مثبت که مورد ظلم است بازنمایی می‌شود اما در اینجا ما با آدمی از طبقه فرودست روبه‌رویم که مورد ظلم واقع شده اما خودش هم مثبت نیست. بیبرکف شخصیت مثبتی نیست و در ادبیات آلمان این اولین‌بار است که چنین قهرمانی دیده می‌شود و بعد از آن هم کسی به سراغ چنین شخصیتی نرفته است. این نکته‌ای است که توماس مان به آن واقف است و در جایی درباره این رمان گفته برای اولین‌بار است که یک لمپن قهرمان رمانی می‌شود که نمونه‌وار است و بیش از آن کسی به سراغ چنین سوزه‌ای نرفته بود».

عطف

از عشق و فروپاشی

• شرق: «کارلا تردسکنت در کیمونوی آبی ابریشمی گلدارش نشسته بود و قهوه می‌نوشید. فنجان بزرکش، سفال نقاشی‌شده بود که پنج سال پیش، از تعطیلات توسکان آورده بود. حین نگاه‌کردن به همسرش که آماده رفتن سر کار می‌شد، گرمای فنجان را با انگشتان کشیده طریفش لمس می‌کرد. نگاه سرد و بی‌محبتش به او، تفاوت‌های آشکار میان آن دورا ارزایی می‌کرد». این آغاز رمانی است با نام «زن چهل‌ساله» از کرو فریزر که با ترجمه فریده حسن‌زاده در نشر زرین اندیشمند منتشر شده است. کرو فریزر از نویسندگان زن ادبیات معاصر انگلیسی است که در سال ۱۹۵۳ متولد شد و در سال ۲۰۲۰ از دنیا رفت. این رمان او که اخیراً به فارسی ترجمه شده در انتشارات پنگوئن بارها تجدیدچاپ شده و چندین زبان هم ترجمه شده است. آن‌طور که مترجم کتاب نوشته، برخی منتقدان به شباهت‌های این کتاب با مادام بواری اشاره کرده‌اند: «اگر مادام بواری در زمانه خود باعث شد تا خالق او به اتهام تلاش برای ترویج شهوت‌پرستی و سست‌کردن مبانی اخلاقی کلیسای کاتولیک فرانسه، به دادگاه احضار شود، امروز در دهه اول قرن بیست‌ویکم، خالق کارلا تردسکنت، خانم کرو فریزر، به خاطر عبرت‌آموزبودن حاکنش نویسنده‌ای مسئول و هشیار معرفی می‌شود که آگاهانه سعی دارد ارزش‌های کم‌شده در مه مدرنیسم و پسامدرنیسم را به جامعه برگرداند و با هشدارهای دلسوزانه خود خانواده‌ها را از فروپاشی بازدارد».

«رذیای عشق در شعر زنان جهان» عنوان مجموعه‌ای از اشعار شاعران زن از هزاره‌های قبل از میلاد تا امروز» است که با گردآوری و ترجمه فریده حسن‌زاده در نشر زرین اندیشمند منتشر شده است. از فریده حسن‌زاده پیش‌تر شعرهایی هم منتشر شده بود و اشعار هم به زبان انگلیسی او به چاپ رسیده است. در این مجموعه شعرهایی از حدود ۴۰ شاعر زن گردآوری شده و ویژگی مشترک شعرهای مجموعه نیز آن‌طورکه در عنوان کتاب هم دیده می‌شود، عاشقانه‌بودن آنهاست. مترجم کتاب پیش از هر شعر گزارش را به شکل مختصر معرفی کرده و به برخی از ویژگی‌های مهم شاعر اشاره کرده است. سافو، آنروه ودا، اوتومو نو ساکانوته، کاسا-نو-آیراتسوم، اونو نو کوماچی، آی یو سوان سی‌اچ، لیدی سسوا نو نی شی، آیزومی شیکیو، شیکشی نایشینو، اکا ماهادوی، کوان تاتو شنگ، کاسپارا ستامپت، الیزابت اول، آن دادلی برادستریت، لیدی مری ورت، الیزبتا گویو، هوسو هونگ، الیزابت برت برانینگ، آن بروتنی، الا ویلر ویلکاکس، ویوتیورا آکنور پامپیج، سارا تیز دیل، می‌سوانسن، نینا کاسین، الیزابت جیننگز، لیدا پاستن، کاملا داس، ادلیا پرواد، مارگارت اتوود، شارون الدز، لوییژ الیزابت کلوک، کرول آن دافی، لریسا شمیل، جین یوپک، سینتیا فولر، می‌می خلوتی و شومن هاردی شاعرانی هستند که شعری از آنها در این مجموعه آمده است. همین‌طور که دیده می‌شود در این مجموعه شعرهایی از شاعران زن با ملیت‌های مختلف گردآوری شده و بسیاری از آنها در اینجا چندان شناخته‌شده نیستند و از این‌رو معرفی کوتاهی که در کتاب درباره آنها نوشته شده به درک بهتر شعرها کمک می‌کند. کتاب با شعری از سافو آغاز می‌شود؛ شاعری که مربوط به قرن ششم قبل از میلاد است. در بخشی از معرفی او در کتاب آمده است: «این شاعره را قرون متعادی به جرم بی‌پروایی در عشق و دلدادگی نادیده گرفتند و پوشیده در غبار غرض‌ورزی‌های مردم‌سالاری به دست فراموشی سپردند؛ با دست‌نوشته‌های پاره، پراکنده و مدفون در سشنزاران، در شب ظلمانی مقبره‌های مصری، او را، این زن را، این شاعر را محروم کردند از اشعارش، از حقیقت تاریخی‌اش. نویسندگان مدرن معاصر نیز با تبعید او به انزای افسانه‌ها و اساطیر، آخرین ارتباط او را با بودگان بریدند. پیرامون زندگی او چه در زمان حیاتش و چه بعد از آن شایعات بسیاری ساخته و پرداخته‌اند اما دوهزار و ۵۰۰ سال بعد از مرکش، ابیات اندکی که از ۹ جلد کتاب اشعارش باقی مانده‌اند، قدرت آفرینندگی او را برملا می‌کنند و او را به عنوان نخستین شاعر زن مدرن جهان به ما می‌شناساند». همان‌طور که گفته شد، در این کتاب شعرهایی از شاعرانی از کشورهای مختلف از گذشته تا امروز انتخاب شده و آخرین شاعری که شعری از او در کتاب دیده می‌شود، شومن هاردی، شاعر و نقاش معاصر کردی‌الاصلی است که متولد سلیمانیه عراق است. چند شعر کوتاه از او در کتاب ترجمه شده که در یکی از آنها با عنوان «فرزندان من» می‌خوانیم: «می‌توانم صدای فرزندانم را بشنوم» که انگلیسی را روان حرف می‌زنند/ و کردی را دست‌ویاشکسته/ و هرگاه ملامتشان کنم/ در گوش یکدیگر خواهند گفت: خب چه دارم، کرد است دیگر/! این چنین بی‌گانه خواهم ماند، در خانه خودم؟».